



محمد رضا تبریزی شیرازی

قسمت چهارم

واژه‌های "زند" و "زندگی" از آغاز پیدایش زبان فارسی دری مراحل مختلفی را پیموده تا به روزگار ما رسیده است.

از همان زمان که گویش دری در اثر جذب و انجذاب و فعل و انفعال‌های فرهنگی و فضای باز سیاسی به پویایی و بالندگی و شکوفایی رسید و به یک زبان زنده غنی که بتواند تمام نیازهای فرهنگی و معنوی جامعه ایرانی را برآورده سازد، اصطلاحات "زند" و "زندگی" در زبان گفتاری و نوشتاری نقش منفی داشت و به اوباش و اجامری گفته می‌شد که آواره و گستاخ بودند و اجتماعات انسانی از شر وجود آنان در امان نبود. اینان افرادی دائم‌الخمر، شهوت پرست، لاپبالی، لاقید و بی‌خیال و بی‌باک و سفله و پلید بودند که بسی اوقات حکام محلی و صاحبان زر و زور از وجود آنان در منازعات و حوادث سیاسی و اجتماعی استفاده می‌کردند چنان که نقش منفی این واژه را در بسیاری از آثار ارجمند زبان پارسی آشکارا ملاحظه می‌کنیم:

۱- خواجه محمدبن حسین بیهقی مورخ بزرگ و نویسنده و دبیر فرزانه قرن چهارم و پنجم هجری در مجلد ششم از تاریخ گرانسنگ خویش در ذکر بردار کردن حسنگ وزیر معنای منفی این واژه را به صورت زیر می‌آورد:

... و حسنگ را به پای دار آوردند، نمود بالله من قضاء السوء

و دو بیک را ایستائیده بودند که از بغداد آمده‌اند و قرآن خوانان قرآن می‌خوانند. حسنگ را فرمودند که جامه بیرون کش. وی دست اندر زیر کرد و آزار بند استوار کرد و پایچه‌های آزار را بیست وجهه و پیراهن بکشید و دور انداخت با دستاره، و باز با برهنه ایستاد و دست‌ها در هم زده، تنی چون سیم سفید و رویی چون صد هزار نگار، و همه خلق به درد می‌گریستند.

خودی، روی پوش، آهنی بیابورند عمنا تنگه چنانچه روی و سرش را نوشیدی، و آواز دادند که سر و رویش را بپوشد تا از سنگ تپاه نشود که سرش را به بغداد خواهیم فرستاد نزد خلیفه و حسنگ را همچنان می‌داشتند، و او لب می‌جنبانید و چیزی می‌خواند تا خودی فراخ‌تر آوردند. و در این میان احمد جامه دار بیامد سوار و روی به حسنگ کرد و پیغامی گفت که خداوند سلطان می‌گوید: این آرزوی تست که خواسته بودی و گفته که چون تو پادشاه شوی ما را بردار کن. ما بر تو رحمت خواهیم کرد، اما امیرالمؤمنین نوشته است که تو فرمطی شده‌ای، و به فرمان او بردار می‌کنند. حسنگ البته هیچ پاسخ نداد. پس از آن خود فراخ‌تر که آورده بودند سر و روی او را بدان ببوشانیدند. پس آواز دادند او را که بدو. دم نزد و از ایشان نیندیشید. هر کس گفتند شرم ندارید مرد را که می‌بکشید به تو بنار برید؟ و خواست که شوری بزرگ به پا شود، سواران سوی عامه تاختند و آن شور بنشانندند و حسنگ را سوی دار بردند و به جایگاه رسانیدند، بر مرکبی که هرگز نشسته بود بنشانندند و جلادش استوار بیست و رسته‌ها فرود آورد. و آواز دادند که سنگ دهینه هیچ کس دست به سنگ نمی‌کرد و همه زارزار می‌گریستند خاصه نشابوریان، پس مشتی رند را سیم دادند که سنگ زنند و مرد خود مرده بود که جلادش و رسن به گلو افکنده بود و خپه کرده. این است حسنگ و روزگارش رَحْمَهُ اللهُ عَلَيْهِ.

۲- ابو نصر قبادی مترجم تاریخ بخارا که توسط ابوبکر محمدبن جعفر نرشخی تالیف یافته است می‌نویسد:

از دزدان خلقی را به خود گرد کرده بود از اوباشان و رندان روستا چهار هزار مرد.

۳- شیخ اجل سعدی در "گلستان":

طایفه رندان به خلاف درویشی بدر آمدند و سخنان بی‌تخاشی گفتند.

هر که بدین صفت‌ها که بیان کردم موصوف است به حقیقت درویش است. اما هرزه گردی بی نماز هواپز است... رند است.

۴- دکتر محمود هومن فیلسوف و حافظ شناس معاصر در اثر ارزشمند خویش "حافظ چه می‌گوید؟ می‌پوشد فرزند از رندی چیست؟"

توده مردم در گفت‌وگوهای خویش، کسانی را که نبود خود را به همه چیز ترجیح می‌دهند "مرد رند" می‌خوانند. در زبان توده مردم "حقه بازی" و "نیرنگ سازی" نیز با "زندگی" مترادف به کار می‌رود.

اما به موازات نقش منفی این واژه شعرا و نویسندگان و فرهنگ‌نویسان و صوفیان از آن معانی مثبت گرفتند. فی‌المثل خیام و سنائی در کاربرد مثبت این واژه می‌گویند:

هر ناله که رندی به سحرگاه زند از طاعت زاهدان سالوس به است

خیام

از بی سادات به مسجد مرو دوری از ایشان به مهمات گیر مذهب رندان و گنایان شهر صحبت اصحاب کرامات گیر

سنائی
محمد بن حسین خلف تبریزی صاحب برهان قاطع در معنای واژه "زند" می‌نویسد:

منکر و لاپبالی و بی‌قیه ایشان را از این جهت رند خوانند که ظاهر خود را در ملامت دارد و باطنش سلامت باشد.

صاحب فرهنگ "آنتراچ" و "در معنای واژه مورد بحث می‌نویسد:

مجردان و صافیان و بی علاقگان را گویند.
 در اصطلاح اهل تصوف این واژه به معنی کسی است که جمعیت کثرات و تعینات و جویی ظاهری و امکانی و صفات و اعیان را از خود دور کرده است و سرفراز عالم و آدم است که مرتبت هیچ مخلوقی به مرتبت رفیع او نمی‌رسد.
 اما اصطلاحات "زند" و "زندگی" در مکتب حافظ از مقوله دیگری است.
 "زند" شخص هوشمند و هوشیار و تیز هوش و روشن بینی است که با فرزاندگی خاص خویش، ریاکاران و سالوسان را آن چنان که هستند تشخیص دهد و به مردم بشناساند. مکتبی که این تفکر را ترویج و اشاعه دهد مکتب "زند" است. حافظ استاد مسلم این مکتب است و به همین مناسبت او را سر حلقه رندان جهان خوانند.
 در ابیاتی که این نظریه پرداز بزرگ در غزل‌های خویش از مفهوم "زند" و "زندگی" ارائه می‌دهد و به تعبیر و تبیین آنها می‌پردازد مشخص می‌شود که حافظ از منظر دید دیگری به این مفهوم می‌نگرد. می‌گوید: "زند" شخص خودآگاهی است که گرچه از شوق دیدار معشوق ازلی و ابدی، سرمست و خراب است ولی از رازهای هستی با خبر است!
 از این رو کی زاهد عالی مقام می‌تواند به ساحت او نزدیک شده و حال او را دریابد!
 "زندگی" را به اصلاح و تقوی چه کارا در مجلس "رندان" خبرها هست که دیگران از آن بی‌خبرند!
 دیگر نوبت زهدفروشان گرانجان و تنگ نظر و حسود گذشته است و زمان عیش و طرب کردن "رندان" فرا رسیده است!
 ریا و تظاهر و نفاق و دورویی در میان "رندان" معنایی ندارد! پروردگار بزرگ که آگاه بر اسرار هستی است این راز را می‌داند و بدان گواهی می‌دهد!
 در مذهب رندان عاشقی و نظریازی را گناهی نیست. عشق ورزیدن و نظریازی کردن، به شرطی که از دایره هواجس نفسانی خارج باشد و عاشق را به حریم جمال الهی نزدیک سازد تجویز شده است!
 در بازار عالم خوشدلی نیست! چرا که در این دنیای فانی و گذران، شادخواری و خوشحالی معنی و مفهومی ندارد! بنابراین این شیوه "زندگی" و صفاتی چون جلدی و چالاکي و هوشمندی و هوشیاری و جنگ‌جویی و شجاعت و جوانمردی و آزادگی و امانت‌داری و وفای به عهد و دستگیری از بیچارگان

و یاری در ماندگان که "رندان" بدانها متصف گشته‌اند می‌تواند تا اندازه‌ای روح دردمند و سیمای عبوس و غم گرفته بشریت را تسلی و التیام ببخشد!
 در دنیایی که در اثر لوضاع نایسامان اجتماعی و سیاسی، "رندان" می‌سوزند و نابود می‌شوند و سرهای آنان در محنتکده هستی به سبوی تبدیل می‌شود!
 در دنیایی که فرزندانگان و فرهیختگان در آن جایی ندارند و در زیر تازیانه‌های درد و رنج لهیده می‌شوند پس چه باک اگر اینان سبوکش این دیر رندسوز باشند!
 تاج افتخاری که زمانه بر سر "رندان" واقعی گذاشته، آنها را سربلند و سزافراز ساخته است.
 این سزافرازان که شیفته این مکتبند باید فرصت را غنیمت شمارند و طریقه "زندگی" را به جان و دل بپذیرند. چرا که این طریقه و مکتب راهی است که به گنجی شایگان ختم می‌شود که به هر کسی هویا و آشکارا نیست!
 این گنج معنوی می‌تواند "رندان" واقعی را از فزافز و نشیب‌های روزگار و غوغای زندگانی و نیز خودکامگی‌های حکام جائر و صاحبان زر و زور و تزویر و مفساد سیاسی و اجتماعی و اخلاقی برکنار بدارد!
 در مجلس رندان خبرهای بسیاری است که اختناق حاکم، ایجاب نمی‌کند که این خبرها از پرده برون افتد و رازهایی که در محفل انس دوستان مطرح می‌شود فاش و آشکار شود! این رازها که بر محور راستی و صداقت، عدالت و دادگری و گریز از تعصب و قشریگری دینی و تسلط و جمود فکری استوار است، اگر افشا شود، موجبات گرفتاری "رندان" را از سوی حکام خودکامه و بی‌دادگر و ستمگر فراهم می‌سازد!
 نکته مهم و شایان توجه این که در مکتب "زندگی" حافظ "انجام فرائض و احکام دینی و مذهبی از ویژگی و اهمیت خاصی برخوردار است و "رندان" مکلف و موظفند دستورات الهی را به جای آورده، کارهای شایسته را انجام داده و از امور ناشایست پرهیز کنند!
 ما نه رندان ریائیم و حریفان نفاق
 فرض ایزد بگناریم و به کس بد نکنیم

 آن که او عالم سرست بدین حال گو است
 آنچه گویند روا نیست نگوییم رواست

 در این زمینه مطالب بسیار ولی از حوصله این

مقال بیرون است، فرصت موسمی را می‌طلبید که در این جا به همین اندازه بسنده می‌شود.
 با این همه روح بزرگ حافظ که از تملقات و دلبستگی‌های زندگی آزاد است در فضای باز و گسترده‌ای سیر می‌کند که حتی نیکنامی خویش را به هیچ شمرده به کامیابی‌های روحی و معنوی واقعی نمی‌نهد و می‌گوید:
 نام حافظ رقم نیک پذیرفت ولی
 پیش رندان رقم سود و زیان این همه نیست
 هنر بزرگ حافظ در عشق ورزیدن خلاصه می‌شود. عشقی که حافظ از آن دم می‌زند از زمین اوج می‌گیرد و به کهکشان‌ها می‌رود. عشقی که آغاز گرش انسان و بی‌نهایتش خداست.
 حافظ می‌گوید در راه این عشق خطر باید کرد و موانع آن را در نوردید. مشکلات و سختی‌ها و صعوبت‌های پدیده عشق را جز با پرش‌های روحی نمی‌توان هموار کرد. چرا که عشق تجلی ذات خداوندی است. گوهر هستی انسان و راز آفرینش است.
 امانتی است الهی که یزدان نیکی دهش در وجود هر انسانی بالقوه، به ودیعت نهاده و این "انسان" است که باید طی طریق کند. مدارج و مراتب تکامل روحی را ببیماید. بر غرایز، شهوات، هوس‌ها، خودخواهی‌ها، خودپرستی‌ها، دون‌همتی‌ها، نامردمی‌ها... و رذایل اخلاقی چیره شود تا خداگونگی خویش را عینیت بخشد.
 که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها
 و این کاریست بس دشوار و خطیر که از هر کسی ساخته نیست. به همین ملاحظه در باور حافظ هیچ صدایی از صدای سخن عشق خوش‌تر نیست. اگر در این گنبد دوکار یادگاری باقی بماند، پدیده عشق است. در بر پائی این جهان هستی انگیزه‌ای جز عشق نیست. آدمیزادگان و فرشتگان طفیل هستی عشقتند. ناز پروردگان تنعم و خوشی راهی به دوست نمی‌یابند. این رندان بلاکشند که عاشقی را شیوه و راه و رسم زندگی خویشی ساخته‌اند. آن که دلش به آتش عشق روشن و نورانی گشت هرگز نمی‌میرد، چون در اثر لمعان و گرمی "عشق" قلم هستی به نگارش درآمده و در صحیفه روزگار جاودانگی او را رقم خواهد زد. تجلیات زیبای عشق، دلیل بارز و برهان قاطعی در کاربرد عشق است، هر چند که مدعیان کور دل منکر "خورشید عشق" گردیده و آن را متع نمایند.

سازمان فرهنگی و تربیتی
 ۱۳۷۱-۱۳۷۲
 شماره ۸۴ و ۸۵